

گفتمان پیشامدرن و قدرت چین مدرن

سخنران:

دکتر ابوالفضل علمائی فر (رئیس اداره امور چین وزارت امور خارجه)

دبیر جلسه:

دکتر علی متوسلی

(مدیر کل دفتر خدمات پژوهشی و عضو هیئت علمی موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی)

اعضای پنل:

مهندس مجیدرضا حریری (رئیس اتاق بازرگانی ایران و چین)

دکتر بهزاد شاهنده (استاد تمام مطالعات چین دانشگاه تهران)



موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی

۱۳۹۹/۳/۱۹

مطالب مندرج در این گزارش منحصرا گفته‌های سخنرانان است و به هیچ وجه منعکس کننده نظر موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی نیست.

نشست گفتمان پیشامدرن و قدرت چین مدرن با حضور آقای دکتر ابوالفضل علمائی فر به عنوان سخنران و آقایان دکتر بهزاد شاهنده و مهندس مجیدرضا حریری به عنوان اعضای پنل و جمعی از کارشناسان در تاریخ ۹۹/۳/۱۹ به صورت غیرحضوری (آن لاین) برگزار گردید.

دکتر علی متوسلی

اینروزها چین با توجه به فراگیری کرونا که سر منشا آن این کشور بوده و جنگ تجاری اش با آمریکا در طی ماه‌های اخیر، به کرات موضوع اخبار روز بوده است. البته اهمیت چین فقط مختص به چند ماه گذشته نبوده و در طی دهه‌های گذشته با رشد اقتصادی بی‌سابقه‌ای که داشته به یکی از قدرت‌های اقتصادی برتر جهان تبدیل شده است. از این رو توجه به تغییرات ساختار سیاسی و تفکرات فرهنگی چین طی این سال‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است.

دکتر ابوالفضل علمائی فر

در ابتدا بهتر است که تعریف مناسبی از گفتمان داشته باشیم. گفتمان را می‌توان فضایی متشکل از عناصر مختلف معنابخش به کنش دانست و محیطی معنایی که اندیشه و درک را به وجود می‌آورد. در فضای گفتمان است که کنش و واکنش معنا پیدا کرده و در این فضا است که اندیشه قابل درک می‌گردد. گفتمان از سیالیت برخوردار است و فرا روایت‌ها از توان تغییر فضای گفتمانی برخوردار بوده و امکان ورود به مرحله جدید را فراهم می‌سازند. بر همین اساس می‌توان گفت گسست مطلق گفتمانی نادر است؛ البته که در طول تاریخ شاهد گفتمان‌های متفاوتی بوده‌ایم با این حال آن‌ها را جدای از هم نمی‌توان دید و همواره این عناصر گفتمان پیشین است که در شکل‌گیری گفتمان جدید موثر هستند. به همین جهت است که گفته می‌شود درک گفتمان‌های پیشین منجر به درک گفتمان فعلی می‌شود و چنین است که میانشان همواره رابطه دیالکتیکی برقرار است.

اگرچه لازمه نوسازی تخریب است؛ لکن ساخت بر بستر تخریب شده بنا می‌گردد. چنان که چین به ویژه در دوران مائو شاهد تخریب بسیار گسترده‌ای بوده است و در این بستر بوده که فرصت رشد و نمو یافته است. هویت سازی از ملزومات ورود به مدرنیته است و در دوران مدرنیته عالی (پسا مدرن) رویکرد به ایستارهای فرهنگ و تفکر بومی به ویژه در ارتباط با کشورهای که تجربه استعمار را از سر گذرانده‌اند، بوده است. به همین جهت چینی‌ها بر هویت سازی مدرن اهمیتی زیادی قائل شده و در این دوره شاهد بوده‌ایم که چینی‌ها رویکرد بیشتری به ایستارهای فرهنگی خود دارند. سیاست، حکومت و جامعه چین نیز از این انگاره‌ها مستثنی نیستند. چین را باید در چارچوب قواعد مطرح شده بررسی کرد.

چین از معدود نمونه‌های تاریخی است که بیشترین تداوم تمدنی را داشته است؛ بر همین اساس گفته می‌شود چین پیش از آنکه با توجه به تعاریف کنونی دولت-ملت نامیده شود، به عنوان دولت-مدنی شناخته می‌شود.

تداوم چند هزار ساله تمدن چین باعث شده که یکی از مهم‌ترین شاخه‌های هویت‌یابی چینی‌ها، فرهنگ چینی باشد. به طوری که پابندی فرد به فرهنگ و تمدن چینی او را از غیر چینیان متمایز می‌نموده است و خط مرزی برای هویت فرد چینی در نظر گرفته می‌شده است. وایگورن (خارجی) به فردی اطلاق می‌گشته که فرهنگ و تمدن چینی را نمی‌پذیرفته است.

همچنین باید توجه داشت که چین کمترین میزان گسست تمدنی را داراست. در طول تاریخ فقط دو سلسله غیرچینی بوده که بر چین تسلط یافته، که البته هر دو این حکومت‌ها -مغولی و جینگ- فرهنگ چینی را پذیرفتند و در ترویج فرهنگ چینی نیز تلاش بسیاری کردند. دو شاخصه اصلی چین رو می‌توان در کنفوسیوسم و تائوئیسم دید. کنفوسیوس و تائو بیشترین رنگ و عصاره چین را دارا بوده‌اند؛ و هر دوی آن‌ها را می‌توان دو سر حد بازه فرهنگ چینی قرار داد. کنفوسیوس مادی‌گراست و آنچنان طرفدار دنیا و مسائل دنیایی‌ست که از پیروان خود می‌خواهد درگیر مسائل ماورای طبیعی نباشند. در مقابل تائوئیسم برخاسته از دل فرهنگ چینی است و رویکردی خاص به مسائل دنیوی دارد. در واقع می‌توان کنفوسیوسم و تائوئیسم را دو روی سکه فرهنگ چینی دانست: پیامی با این مضمون "با ثروت و قدرت پادشاهی کن و با علم و دانش به مقام فرزاندگی برس". نکته قابل تامل دیگر اینست که با توجه به مکاتب فکری حاکم، علی‌الخصوص مکتب کیهانی (با دو عنصر اصلی خود بین و یانگ) چنان که در شکل معروف آن هم می‌توان دید که چگونه امیال و اعمال متضاد در کنار هم به خوبی جای می‌گیرند و اوج هر کدام از آن‌ها تبدیل به دیگری می‌شود.

دوران بهار و پاییز (۷۷۰ تا ۴۷۶ پ.م) و دولت‌های متخاصم بازه مهمی از تاریخ این تمدن است که نگاه چینی به سمت رهیافت هر چه بیشتر قدرتمند شدن تمایل پیدا کرد و چنان عظمتی یافت که آثار آن را حتی تا به امروز در چین می‌توان مشاهده کرد. در این زمان که قلمرو چین تحت عنوان «قلمرو زیر آسمان» معرفی می‌شد، حکومت‌های بسیاری در اقصی نقاط چین شکل گرفت و این قلمروهای کوچک فئودالیت‌ها هر کدام برای اینکه قدرت بیشتری بیابد و بر دیگری تسلط یابد حکیمانی را به استخدام خود در می‌آوردند، که از جمله این حکیمان به کنفوسیوس هم می‌توان اشاره کرد. در آن زمان بیش از صد حکیم و صد مکتب فکری در سراسر چین و تحت حمایت حکمای مختلف مشغول به کار بودند. از آن دوره شش مکتب بسیار مهم قدرت بیشتری گرفتند، در میان آنها مشاوران قانون‌گرا نیز حضور داشتند. قانون‌گرایان با مشاوره‌ای که به حکومت مسلط آن روزگار می‌دادند موفق شدند بر سایر مکاتب فکری دیگر برتری یافته و قلمرو چین امروزی را تعریف کنند. قانون‌گرایان از دو هزار سال پیش معتقد بودند که قدرت دو عنصر دارد؛ اقتصاد (ناشی از کشاورزی و آهن) و قدرت نظامی حکومت. گفتمان قانون‌گرایان در دوران دنگ شیائوپنگ بازتعریف اساسی پیدا کرده و هسته اصلی اقتصادی سلسله چین شکل می‌گیرد. در نهایت سلسله چین به قدرتی دست می‌یابد که بر کل قلمرو چین تسلط پیدا می‌کند و در واقع نام امروز چین برگرفته از این سلسله است.

تفکر چینی‌ها در زمان‌های گذشته متمرکز بر شعار «تصاحب تمام قلمرو زیر آسمان» بوده است و شاخصه‌های فکری و رفتاری چینی‌ها را می‌توان با توجه به چند عامل بررسی نمود:

- اعتقاد به مکتب کیهانی (دوگانگی بین و یانگ)، تعارض دائمی آنان با هم که موجب نوعی استمرار و حرکت تدریجی و جریان زندگی در هستی است.
- اجتناب از ورود به جنگ‌های ایدئولوژیک،
- نتیجه محوری و عملگرایی (اولین پادشاه چین که قدرت را به دست آورد با نتیجه کار خود در کنترل طغیان رودخانه یانگ تسه و نتیجه محسوس آن در زندگی و کشاورزی مردم، آنان را متقاعد کرد که تحت فرمان چنین شخصی قرار گیرند. به همین جهت است که گفته می‌شود حتی در چین قدیم نیز شورش بر علیه حکومت در صورتی که توانایی اداره امور و رسیدگی به نیازهای اولیه مردم را نداشته باشند مجاز می‌شود. این در مقابل فرهنگ ایرانیست که برای شخص پادشاه مقام قدسی در نظر می‌گرفت و در واقع چینی‌ها تقدس را از تمرکز روی فرد به اعمال و نتایج آن فرد انتقال داده‌اند).
- الگوگیری از سنگاپور (که در زمان اصلاحات دنگ شیائوپینگ شروع شد، اولین سوالی که نخبگان داشتند این بود که چه جایگاهی در جهان دارند و به چه جایگاهی می‌خواهند برسند. در آن زمان با استفاده از مطالعه و بررسی شیوه توسعه سنگاپور اقدام به برنامه‌ریزی نمودند).
- با توجه به مکتب کیهانی چینی‌ها، نوع حکومت را نیز به بین محور و یانگ محور تقسیم می‌کنند و از این جهت می‌توان گفت که خود چین حکومتی با غلبه بر نگاه بین برگزیده است. تمدنی زنانه و مونث، نوع قهرمان‌ها و عملکرد و رویکردی که به مسائل دارند دیده می‌شود.
- عدم هم‌آوردی جنگ، چنان که در کتاب آیین رزم گفته می‌شود قهرمان کسی نیست که در صد جنگ به پیروزی دست یافته است، قهرمان کسی است که بدون جنگ به پیروزی دست یافته است.
- اخلاق و آیین، عمده دین‌هایی که در این منطقه قدرت گرفته‌اند تک ساحتی هستند، هر چند که پیامبر مبعوث شده ندارند.
- نگاه سلسله مراتبی و جامعه تکریمی، چنان که همواره رابطه محترمانه‌ای میان افراد در جامعه وجود دارد، قواعد و جایگاه‌هایی نیز برای این روابط در نظر گرفته شده است و فرد بسته به هر موقعیتی رفتاری محترمانه و در شان باید داشته باشد. این نگاه برگرفته از نوع روابطی است که کنفوسیوس در نظر گرفته و بر چند قسم است: رابطه استاد و شاگردی، شاه و رعیت، زن و شوهر، برادر بزرگ‌تر و برادر کوچک‌تر،
- گوانشی و یا ارتباطات اجتماعی.

کسب استقلال در سال (۱۹۴۹) و فهم مائو از مکتب کیهانی این نگاه را در او پروراند که هر ناچیزی توانایی بزرگی و عظمت یافتن را دارد و باعث شد که حزب کمونیست که در آن زمان جزو ضعیف‌ترین احزاب بود بتواند رویکردی مناسب و به سوی قدرت در پیش گیرد.

اصلاحات (۱۹۸۷) در زمان دنگ شیائوپینگ برخلاف بلوک شرق و شوروی که از سیاست بیگ بنگ و در سطح وسیع برای تغییر استفاده می‌کردند و آنان را دچار هرج و مرج فراوان می‌نمود، با حرکتی تدریجی و به

آهستگی شکل می‌گرفت. این سخن دنگ معروف است که «آرام باشید، تحولات را ببینید، به کم بسازید و به صورت تدریجی با مشکلات روبرو شوید.»

نخبگان نسل پنجم (۲۰۱۲) با رویکرد نگاه به تاریخ و گذشته چین، تدریجاً تغییر و یادگیری از غرب را ادامه می‌دهند. همچنان که رویکردی جدید را رونمایی می‌کنند اما مشخصاً هویت چین مدرن بر پایه گذشته چین استوار است.

از سال ۲۰۱۲ گفتمان جدیدی در چین شکل گرفته است. نخبگان نسل پنجم وارث دستاوردهای حاصل از سه دهه اصلاحات هستند و از دام طبقه متوسط خود را رهایی داده و به کشورهای توسعه یافته رسانده‌اند. همچنین توجه به ایستارهای فرهنگی و پررنگ شدن نگاه چینی در عرصه سیاست خارجی و برقراری سیاست‌هایی برگرفته از الگوهای کهن چینی در مسائل بین‌الملل نیز مشهود است. هم‌چنان که این گفتمان متأثر از فرهنگ گذشته است و در تلاش برای ارائه مفاهیم جدیدی در سطح جهانی است. اصراری که آقای یانگ شوئه تونگ در اثرگذاری دانشگاه شینخوا داشته، منجر شده تا از اصطلاحی با عنوان «مکتب شینخواهی» استفاده کنیم. در مکتب شینخواهی چند شاخه مشخص در مسائل بین‌الملل وجود دارد:

- نگاه تکریمی به عرصه نظام بین‌الملل،
- توازن بین مسئولیت‌ها و حقوق،
- کشورهای توسعه یافته‌تر باید نسبت به کشورهای کم‌توسعه به هنجارهای بین‌المللی پایبندی بیشتری نشان دهند،
- چین باید به روی تمام جهان باز باشد و تمام کشورهای جهان نیز باید به روی چین باز باشند،
- انتقال قدرت بین‌المللی ناشی از توانایی بیشتر در ایجاد اصلاحات از سوی رهبر یک دولت در حال خیزش در مقایسه با دولت غالب است،
- جذب نخبگان و افراد مستعد.

با توجه به تفکر غالب سلسله مراتبی، رهبری اهمیت ویژه‌ای در عرصه نظام بین‌الملل پیدا می‌کند. در سطح داخلی رهبران به انواع فعال، غیر فعال و یا محافظه کار و پرخاشگر دسته‌بندی می‌شوند در حالی که در سطح بین‌المللی از روش اقتدار انسانی استبدادی (ناهنجار) استفاده می‌شود. به نظر می‌رسد مکتب شینخوا توانسته اقتدار انسانی را به عنوان یک رهنمود کارآمد در عرصه سیاست بین‌الملل به کار گیرد. تفاوت در رهبری مسلط و دولت‌های در حال خیزش می‌تواند پیکربندی هنجارها و یا مرکزیت جهانی نظام بین‌المللی را دوباره شکل دهد.

شون زه، اقتدار انسانی به معنای دولتی است که قلب‌های مردم در داخل و خارج را از آن خود کرده است. این هدف غایی است و اقتدار انسانی بر اساس قدرت اخلاقی برتر فرمانروا بنا می‌شود. در نگاه شون زه، با اعمال هنجارهای قدرت انسانی و بکارگیری نیروی مردم، ممکن است فردی اقتدار انسانی را به دست آورد، با اعمال

هنجارهای هژمونی توسط مردم هژمونیک، فردی ممکن است هژمون را به دست آورد. با به اجرا گذاشتن هنجارهای دولت در حال زوال و بکارگیری کارگزاران نالایق دولت رو به موت، نابودی در پیش است.

همچنین شون زه تاکید دارد که اقتدار انسانی باید پایه‌ای در قدرت داشته باشد؛ فقدان قدرت قوی یا ناکامی در داشتن نقش کامل در امور بین‌الملل و تنها برخوردار بودن از قدرت معنوی برای اینکه یک دولت را قادر سازد که رهبری جهان را بر عهده بگیرد، کافی نیست.

جمع‌بندی نهایی

- در هویت‌سازی چین امروز عناصر گفتمانی دوران پیشین کاملاً محسوس و ملموس است، به همین جهت شناخت چین مدرن و فهم و درک فرایند حاصل اهمیت بسیاری دارد.
- رویکرد معطوف به قدرت چین هم در عرصه کنشی و هم در حوزه واکنشی متأثر از فرهنگ و پیشینه تمدنی خویش است.
- از دیالکتیک عناصر گفتمانی قدیم با واقعیت‌های جهان مدرن، درک هستی‌شناسانه چینی حاصل می‌گردد.

مهندس مجیدرضا حریری

از لزوم شناخت چین و فرهنگ آن صحبت به میان آمد اما نکته حائز توجه اینست که حد آن را بدانیم. همچنان که آشنایی با چین و فلسفه‌های این تمدن در حوزه آکادمیک لازم است، در حوزه اقتصادی و سیاسی نیز شناخت چین امروزی از اهمیت بالایی برخوردار است. نسل‌های متفاوتی در طی سال‌ها در راستای توسعه چین تلاش کرده‌اند و حسن حکومت چین در حفظ اندیشه‌ها و نخبگان مفید و به کارگیری آن در زمان مناسب بوده است تا زمانی که چین با تسخیر بازار جهانی بتواند در عرصه بین‌الملل تاثیرگذاری داشته باشد. با به روی کار آمدن آقای شی جی پینگ در مسند قدرت و از سال‌های ۲۰۰۵ به این سو و با برگزاری المپیک پکن در سال ۲۰۰۸ قدرت چین در چنین گردهمایی بین‌المللی عظیمی نمایش داده شد. همچنین توجه‌ها را به سوی برقراری بازارهای مالی امن و جذب سرمایه خارجی جلب نمود. حکومت چین با تسلط بر نظم و چیدمان افراد اجرایی در ساختار خود در این سال‌ها توانسته به خوبی قدرت خود را نمایان کند. ظهور قدرت چین را می‌توان شبیه به ظهور و حضور آمریکا در عرصه بین‌المللی پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم دید. در آن زمان هم پذیرش سلطه آمریکا بر سایر کشورها علی‌الخصوص بریتانیا بسیار سخت بود. امروزه نیز حضور با اقتدار چین در حوزه اقتصادی می‌تواند موازنه جدیدی را در نظام ابرقدرتی جهان پیش بیاورد. ده سال پیش تعارض منافع آمریکا و چین محدود به منطقه مشترک اقیانوسی میان دو کشور بود، امروزه آمریکا در جای جای بازار جهانی و کشورهای دنیا جایگاه خود را در برابر چین متزلزل می‌بیند. چین هم از نظر حجم اقتصاد و هم از نظر تکنولوژی پیشرفت‌های عظیمی داشته است. همچنین تقابل این دو کشور نمود تجاری پیدا کرده و به عنوان مثال شرکت هوآوی را داریم که پیشرو و پرچمدار صنعت آی‌تی شده است.

دکتر بهزاد شاهنده

در حقیقت نظم جمهوری خلق چین ادامه یافتن گسست نظام امپراتوری دو هزار ساله چین است. به عبارت دیگر از زمان تاسیس امپراتوری چین در سال ۲۲۱ قبل از میلاد مسیح، این کشور با چالش و تهدیدهای فراوانی روبرو بوده ولی قدرتمند ایستادگی کرده است. چین امروز با چالش‌های متعدد و گوناگون روبرو است که هر کدام می‌توانند تهدید بزرگی برای امپراتوری میانه که نام کشور چین است به حساب آیند. بحران کرونا، هنگ کنگ، مسئله تایوان، نا آرامی‌ها در منطقه خود مختار و مسلمان نشین "شین جیانگ" همگی چین را تهدید می‌نمایند. چین با برنامه‌ریزی و قاطعیت، بحران کرونا را قبل از دیگر کشورها مهار کرده و هم اکنون ۹۰٪ کارها در کشور از سر گرفته شده است. معذالک چین در ماه‌هایی که در پیش دارد با معضلات اقتصادی روبرو خواهد بود که این کشور را از ارائه رقم رشد اقتصادی در سال ۲۰۲۰ ناتوان ساخته است. بزرگترین چالش فعلی چین سیاست چین ستیزی امریکا است که چین را از فعالیت قبلی باز داشته است. چین ستیزی در امریکا نهادینه شده و هر دو حزب جمهوری خواه و دموکرات برنامه مهار چین را در کارهای خودشان قرار داده‌اند که در صورت پیروزی جو بایدن تغییری عمده نخواهد داشت. معذالک چین در تلاشی گسترده قصد دارد از این جبهه گیری امریکا بکاهد زیرا روابط با آمریکا را کلید کلیدها می‌داند که برای قدرت‌یابی چین مهم است. به عبارت دیگر چین خواهان همکاری با امریکا است که بتواند نیازهای تکنولوژیک خود را که عقیده دارد فقط امریکا می‌تواند آن را برآورده کند، تامین نماید. برخی از چین شناسان به درستی استدلال می‌کنند که بدون کمک‌های امریکا در چهل سال گذشته، چین به این درجه از پیشرفت نمی‌رسید که امروزه قدرت دوم اقتصادی جهان با ۱۳ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی باشد (تولید ناخالص داخلی چین با محاسبه معیار قدرت خرید - پی پی پی برابر بر ۲۷ تریلیون دلار است که چین را قدرت اول اقتصادی جهان می‌سازد). در اینجا باید به نکته دیگری اشاره داشت و آن اینکه چین چند دهه قبل از بهره‌مند شدن از کمک‌های عظیم امریکا در هموار کردن راه رشد اقتصادی، در ابتدای دهه پنجاه میلادی از کمک‌های کلان شوروی سابق طی برنامه و سیاست "تکیه به یک طرف" نیز بهره‌ی سابقه‌ای برد و کشور را از ورشکستگی کامل نجات داد و خود را در مسیر رشد و توسعه قرار داد. سیاست چین در حال حاضر بر همکاری ویژه با امریکا استوار است که با آن ۵۴۰ میلیارد دلار مرادده تجاری و اقتصادی دارد و بارها اعلام داشته که خواهان تبدیل به ابر قدرت جهانی نیست. ولی بر عکس چند دهه پیش که رشد و توسعه خود را در لوای برنامه درهای باز و اصلاحات "دنگ شیا پینگ" با کتمان رشد شتابنده دنبال می‌کرد و به‌قولی قدرت خود را در بوته‌ها پنهان می‌کرد، دیگر قدرتی سر به زیر نیست و خواهان به رسمیت شناختن جایگاه خود به عنوان قدرت بزرگ است و اینکه باید در تمام تصمیمات بین‌المللی دخالت داشته باشد. چین در چند سال گذشته موفق شده است ریاست چهار آژانس تخصصی سازمان ملل متحد را در اختیار گیرد. چین با کمک‌های مالی و لجستیک خود به سازمان توسعه صلح بین‌الملل عملاً در این سازمان یکه تاز است و با احراز مقام اولی شریک تجاری ۱۳۶ کشور جهان، قدرت بی‌سابقه جهانی شده که ۱۷ درصد از اقتصاد دنیا را در اختیار دارد. پیش آوری چین در ساخت و توسعه

سرّيع ترين قطار جهان با سرعت ۳۵۰ كيلومتر در ساعت، احداث بيش از ۱۲۷ هزار ريل راه آهن، پيشگام در تحقيقات مربوط به هوش مصنوعي، تكنولوجي G5 موبايل و غيره كاملاً محسوس مي‌باشد. دنيا عملاً با قدرتي روبرو است كه غرب را به چالش گرفته و به رقيب جدي آن مبدل شده، قدرتي كه با ديد بلند و آرام و دور از هياهو بدنبال احيا قدرت تاريخي خود مي‌باشد.